



University of Tehran press

## Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: [pajuhesh@ut.ac.ir](mailto:pajuhesh@ut.ac.ir)

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 - 7092

### Narcissism and Destructiveness at the Heart of Anne Landsman's The Devil's Chimney

Shekufeh Owlia <sup>1</sup> 0009-0001-2111-5259 Zeinab Ghasemi Tari <sup>2</sup> 0000-0001-8335-0230 Seyed Mohammad Marandi <sup>3</sup> 0000-0001-8399-3287

1. Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: [shekufeh.owlia@gmail.com](mailto:shekufeh.owlia@gmail.com)
2. Department of American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: [ghasemitari@ut.ac.ir](mailto:ghasemitari@ut.ac.ir)
3. Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: [mmarandi@ut.ac.ir](mailto:mmarandi@ut.ac.ir)

#### Article Info

##### Article type:

Research Article

##### Article history:

Received: 18 March 2022

Received in revised form: 10 June 2022

Accepted: 16 June 2022

Published online: 01 August 2023

##### Keywords:

colonialism, destructiveness, Landsman, narcissism, South Africa, The Devil's Chimney.

#### ABSTRACT

The present article opens, by way of introduction, with presenting the Frankfurt School of critical theory, of which Erich Fromm was an active member until his break from it the late 1930s. Fromm has been relegated to oblivion both in the West and in Iranian academic circles, where his views are seldom taught at universities and applied to works of literature. Fromm's strong belief in the existence of a human essence proves to be unpopular nowadays among post-structuralist thinkers, and the eclectic nature of his work is similarly problematic in today's specialized world. To fill this void, this article first elucidates key Frommian concepts such as the social unconscious, the social character and sheds light on non-productive character structures such as the hoarding orientation, the exploitative orientation, the marketing orientation, the necrophilous-destructive orientation as well as the productive character orientation. It then applies these concepts to Anne Landsman's debut, postmodern South African novel *The Devil's Chimney* (1997) which remains relatively untouched by scholarship. This article focuses furthermore on the Jacobs family and Miss Beatrice who embody the marketing orientation. September, by contrast, is posited as the epitome of the productive orientation who deeply loves people as well as animals and, as an artist, engages in creative activity.

**Cite this article:** Owlia, Shekufeh; Ghasemi Tari, Zeinab & Marandi, Seyed Mohammad. "Narcissism and Destructiveness at the Heart of Anne Landsman's *The Devil's Chimney*". *Research in Contemporary World Literature*, , 2023, 28 (1), 69-91. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2021.320187.2121>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2021.320187.2121>



## خودشیفتگی و ویران گری در رمان دودکش شیطان به قلم آنه لندزمن

شکوفه اولیا<sup>۱</sup> زینب قاسمی طاری<sup>۲</sup> سید محمد مرندی<sup>۳</sup>

۱. گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: [shekufeh.owlia@gmail.com](mailto:shekufeh.owlia@gmail.com)

۲. گروه مطالعات آمریکا، دانشکده ی مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: [ghasemitari@ut.ac.ir](mailto:ghasemitari@ut.ac.ir)

۳. گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: [mmarandi@ut.ac.ir](mailto:mmarandi@ut.ac.ir)

چکیده	اطلاعات مقاله
پژوهش پیش رو با معرفی اریش (اریک) فروم به عنوان عضوی از مکتب فرانکفورت آغاز می شود و در ادامه توضیح می دهد که او چگونه با خوانش منحصر به فرد خود از فروید و آناش، به مرور از دیگر اعضای این مکتب فاصله گرفت. فروم که از وی حتی در غرب به عنوان روشنفکری گمنام یاد می شود، در ایران شخصیتی است فراموش شده، که کمتر مورد توجه ادیبان و پژوهش گران قرار گرفته است. جستار حاضر بر آن است تا نخست مفاهیمی چون منش های بی ثمر و غیر خلاق را توضیح دهد، به ویژه منش محتکر، منش بهره کش، منش بازاری و منش مرده گرا-ویران گر، و سپس به تحلیل رمان دودکش شیطان (۱۹۹۷)، اثری ادبی به قلم آنه لندزمن بپردازد که آن گونه که باید مورد توجه منتقدان ادبی قرار نگرفته است. این رمان دوران استعمار (۱۹۱۵-۱۹۱۰) را در آفریقای جنوبی به تصویر می کشد. از آن جا که فروم معتقد است که با واکاوی شخصیت های غالب جامعه می توان پی به ساختار کلی اجتماع برد، در این پژوهش تلاش بر آن است که با تحلیل شخصیت آقای هنری، سپتامبر، و خانواده ی جاکوبز، در پیچه ای به ساختار کلی اجتماع آن روز آفریقای جنوبی تحت استعمار گشوده شود.	<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۵/۱۰</p> <p><b>کلیدواژه ها:</b> آفریقای جنوبی، خودشیفتگی، دودکش شیطان، دوران استعمار، لندزمن، ویران گری.</p>

**استناد:** اولیا، شکوفه؛ قاسمی طاری، زینب و مرندی، سید محمد. "خودشیفتگی و ویران گری در رمان دودکش شیطان به قلم آنه لندزمن". پژوهش ادبیات معاصر جهان.

۱۴۰۲، ۲۸ (۱)، ۶۹-۹۱

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2021.320187.2121>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

## ۱. مقدمه

اریش فروم<sup>۱</sup> تحصیلات خود را در مقطع دکتری در دانشگاه هایدلبرگ به پایان رساند و چندی بعد به عضویت مرکز تحقیقات جامعه‌شناسی، موسوم به مکتب فرانکفورت<sup>۲</sup> در آمد، که منحصرًا به تلفیق دیدگاه‌های روانشناسانه‌ی فروید و نظریه‌های مارکس در زمینه‌ی اقتصاد می‌پردازد (فروم ۱۹۹۱، xx-xxi). از دیگر اعضای به نام این مکتب می‌توان به ماکس هورکهایمر<sup>۳</sup>، تئودور آدورنو<sup>۴</sup>، والتر بنیامین<sup>۵</sup> و هربرت مارکوزه<sup>۶</sup> اشاره کرد. فروم گرچه در زمان حیات به واسطه‌ی آثار شاخصی چون *گریز از آزادی*<sup>۷</sup> (۱۹۴۱) و *انسان برای خویشتن*<sup>۸</sup> (۱۹۴۷) به شهرت بسیار رسید، پس از مرگ، در سال ۱۹۸۰، به دست فراموشی سپرده شد و نام و نشان چندانی از وی باقی نماند. مک لافلین<sup>۹</sup> حتی از وی با نام «روشنفکر گمنام» یاد می‌کند (نقل شده در دورکین ۹). دلایل بسیاری برای به حاشیه رانده شدن فروم در سال‌های اخیر وجود دارد، که مهم‌ترین آن‌ها اعتقاد وی به گوهر وجودی انسان یا همان طبیعت او است که در این روزگار میان پسا-ساختارگرایان خریدار چندانی ندارد، چرا که پسا-ساختارگرایان به شدت مخالف نظریه‌های انسان‌گرایانه یا اومانستی و مفهوم گوهر وجودی هستند. دلیل دیگر نیز، به باور دیوید اینگلبی<sup>۱۰</sup>، ذات التقاطی آثار فروم است که دست وی را در پویدن مکاتب گوناگون باز می‌گذارد (جامعه‌سالم<sup>۱۱</sup> صفحه‌ی پنجاه و یکم پیشگفتار).

بر خلاف فروید، پدر علم روان‌کاوی نوین، که تمرکز اصلی افکارش بر محور غریزه‌ی جنسی استوار است و تنها به اجتماع در حد کانون کوچک خانواده اهمیت می‌دهد و انسان را اساساً موجودی ضد اجتماعی قلمداد می‌کند، بنیان روان‌کاوی فروم مبتنی بر پایه‌ی روابط اجتماعی در سطح وسیع جامعه استوار است. به عبارت دیگر، فروم مخالف با نظریه‌ی لیبیدوی<sup>۱۲</sup> فروید، و طرفدار نظریه‌ی

<sup>1</sup> Erich Fromm

<sup>2</sup> Frankfurter Schule

<sup>3</sup> Max Horkheimer

<sup>4</sup> Theodor Adorno

<sup>5</sup> Walter Benjamin

<sup>6</sup> Herbert Marcuse

<sup>7</sup>

The Escape from Freedom عنوان ک. د. ب. است که در آمریکا به چاپ رسید و The Fear of Freedom

عنوان این کتاب در انگلیس است که یک سال بعد به چاپ رسید.

<sup>8</sup> Man for Himself

<sup>9</sup> McLaughlin

<sup>10</sup> David Ingleby

<sup>11</sup> The Sane Society

<sup>12</sup> Libido theory

ارتباط میان انسان‌ها است. افکار فروم با گذشت زمان از دیدگاه مادی‌گرایانه‌ی فروید فاصله گرفت؛ دیدگاهی که دامنه‌ی گسترده‌ی نیازهای انسانی را به نیازهای غریزی و جنسی محدود می‌کند (۲۰۰۹، ۱۸). اکنون، یک قرن پس از تولد فروم، پژوهش‌گران در پی آنند که وی را دوباره در یادها زنده کنند. این مهم تا حدی با چاپ آثار شاخصی درباره‌ی فروم محقق شده است، از جمله زندگی‌نامه‌ی مصور اریش فروم: زندگی و افکار وی<sup>۲</sup> (فونک)، مجموعه‌ی مقالات ویرایش شده با نام اریش فروم و جرم‌شناسی انتقادی: فراتر از جامعه‌ی مجازات‌گر<sup>۳</sup> (آندرسن و کینی)، اریش فروم، خالق شرایط انسانی<sup>۴</sup> (تامسن)، اریش فروم، روانکاو بالینی: روایات شخصی و مقالات وی درباره‌ی روش درمانی<sup>۵</sup> (فونک)، و امید انقلابی اریش فروم: پیشگویی مسیحایی وی<sup>۶</sup> (براون).

به رغم پژوهش‌های اخیر در زمینه‌ی آثار و افکار فروم، وی هنوز در محافل علمی آنچنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است و نظریه‌های روانکاوانه‌ی او به ندرت در تحلیل متون ادبی به کار گرفته شده است. این امر به ویژه در بررسی آثار ادبی آفریقای جنوبی به وضوح به چشم می‌خورد. از این رو، و با در نظر گرفتن شکاف عمیق میان اندیشه‌ی فروم و دیگر اعضای مکتب فرانکفورت در مورد نظریه‌های فروید، که منجر به روی آوردن فروم به روانکاوی ارتباطی<sup>۷</sup> شد، شایسته است تا آثاری با در نظر گرفتن اندیشه و نظریه‌های فروم نگاشته شود. نگارندگان این مقاله در خلال تحقیق‌های خویش متوجه جای خالی پژوهش‌هایی شدند که به تلفیق اندیشه‌های فروم با آثار ادبی آفریقای جنوبی می‌پردازند، چرا که جز دو مقاله<sup>۸</sup> به قلم دکتر بیاد و دکتر کرامت فر، پژوهش‌چندانی در این زمینه انجام نشده است.

تا این زمان پژوهش‌چندانی درباره‌ی رمان *دودکش شیطان*، داستانی مربوط به این دوره‌ی تاریخی بسیار مهم (۱۹۱۵-۱۹۱۰) و نخستین اثر ادبی لندزمن، انجام نشده است. وارنر در مقاله‌ای با نام «تولد رمان مزرعه‌ای پس‌آپارتاید: دودکش شیطان اثر آنه لندزمن»<sup>۹</sup> به درستی به این نکته اشاره می‌کند که این رمان «آن گونه که باید و شاید مورد توجه ادبی و نقادانه واقع نشده است» (۵۳). به

<sup>1</sup> Beyond the Chains of Illusion: My Encounter with Marx and Freud

<sup>2</sup> Erich Fromm: His Life and Ideas, an Illustrated Biography

<sup>3</sup> Erich Fromm and Critical Criminology: Beyond the Punitive Society

<sup>4</sup> Erich Fromm: Shaper of the Human Condition

<sup>5</sup> The Clinical Erich Fromm: Personal Accounts and Papers on Therapeutic Technique

<sup>6</sup> Erich Fromm's Revolutionary Hope: Prophetic Messianism

<sup>7</sup> Relational psychoanalysis

<sup>8</sup> Subjection and Survival in J.M. Coetzee's *Disgrace* (2018), *The Worm in the Apple:*

*Wretched Bonds* in J.M. Coetzee's *Disgrace* (2018)

<sup>9</sup> Engendering the Post-Apartheid Farm Novel: Anne Landsman's *The Devil's Chimney*

دلیل اهمیت این داستان از نظر تاریخی، و هنر نویسنده ی آن در به تصویر کشیدن پیچ و خم های ذهن شخصیت ها، جستار پیش رو بر آن است تا پس از ارائه ی توضیحاتی برای برخی مفاهیم کلیدی نظریه های فروم، این مفاهیم را به رمان دودکش شیطان تعمیم دهد.

## ۲. نقد و بررسی

به اعتقاد فروم در کتاب *جامعه ی سالم*، مارکس بیش از حد به تغییرات سیاسی و اقتصادی بها می داد، چون باور داشت که در اختیار گرفتن ابزار تولید سرمایه توسط قشر کارگر منجر به از میان رفتن پدیده ی از خود بیگانگی خواهد شد (۲۵۸). از دید وی، مارکس «استاد بی بدیل [علم اقتصاد] بود» و خود را سراپا وقف دنیای سیاست کرد، اما از برقراری «ارتباطی تنگاتنگ با بُعد اجتماعی باز ماند» (۲۵۲-۵۳). فروم در کتاب *فراسوی زنجیرهای پندار* به این مسأله می پردازد که مارکس آن گونه که باید و شاید به «چگونگی تبدیل اصول بنیادی اقتصاد به فراساختارهای ایدئولوژیک» (۵۷) نپرداخته است، اما باور دارد که این «شکاف در نظریه ی مارکس» (۵۷) به یاری علم روانکاوی اصلاح شدنی است، به ویژه از راه تشریح و گسترش دو مفهوم بنیادی منش اجتماعی<sup>۱</sup> و ناخودآگاه اجتماعی<sup>۲</sup>. مفهوم «ناخودآگاه اجتماعی» در برگرفته ی تمام عواطف و احساسات و همچنین افکاری است که برای رسیدن به سطح هوشیاری از سوی جامعه ستایش یا نکوهیده شده اند (فروم ۲۰۰۹، ۷۰). صافی هنجارهای اجتماعی متشکل از سه لایه است، که «به برخی از تجربه ها اجازه ی عبور از صافی و رسیدن به سطح هوشیاری می دهند و جلوی برخی دیگر را می گیرند». این سه لایه عبارتند از لایه ی زبان شناختی، لایه ی منطقی، و لایه ی تابوهای اجتماعی (۸۷). لایه ی سوم که بیشترین اهمیت را در این میان دارد «برخی از عقاید و احساسات را نامناسب، ممنوع، و خطرناک می خواند» (۹۰). علاوه بر این، به اعتقاد فروم انسان ها اگر باورهای خویش را در معرض تهدید بیابند، در بیشتر اوقات «آگاهی نسبت به حقایق» (۹۳) را در خود سرکوب می کنند.

حال باید دید مراد فروم از «منش اجتماعی» چیست؛ مفهومی که معرفی آن، به باور خود فروم، مهم ترین خدمت او به حوزه ی روانشناسی اجتماع است (۱۹۹۱، پیش گفتار ۳۱). منش اجتماعی «حد واسط میان ساختار اجتماعی-اقتصادی و باورها و هنجارهای حاکم در جامعه بوده، و از هر سو با این دو اصل در تعامل است: از ساختار اقتصادی تا باورها و اعتقادات، و برعکس» (فروم ۲۰۰۹، ۶۸) به عبارت دیگر منش اجتماعی «با هدف تداوم پویایی جامعه، انرژی انسان را با آن جامعه هم راستا می کند» (۶۲). فروم در جایی دیگر این تعریف را ارائه می دهد: «[منش اجتماعی] نیازهای بیرونی را

<sup>۱</sup> Social character

<sup>۲</sup> Social unconscious

درونی می کند و انرژی انسان را به سوی یک نظام اقتصادی و اجتماعی مشخص معطوف می سازد. همان گونه که دیده ایم، هنگامی که نیازهای خاص هم راستا با ساختارهای شخصیتی رشد کنند، هر رفتاری که با این نیازها هم سو باشد در آن واحد هم از نظر روانشناختی مطلوب است و هم از نظر کامیابی های مادی» (فروم ۲۰۱۰، ۳۱۱).

بر اساس دیدگاه فروم، اگر فردی تفاوت های سطحی میان افراد، یا طبقات اجتماعی یک جامعه را نادیده بگیرد، منش های شخصیتی ویژه ای از دل آن جامعه ظهور خواهند کرد، که می توانند بی ثمر و غیر خلاق<sup>۱</sup> باشند. از میان این منش های بی ثمر، که در نهایت زاینده ی جنون هستند، می توان به منش محتکر<sup>۲</sup>، منش بهره کش<sup>۳</sup>، منش بازاری<sup>۴</sup>، و منش مرده گرا-ویران گر<sup>۵</sup> اشاره کرد. در این میان شایسته است از نقطه ی مقابل این منش ها، یعنی منش خلاق یا ثمر بخش<sup>۶</sup> هم یاد کرد، که در جوامع سرمایه داری به ندرت دیده می شود (۲۰۰۹، ۶۱).

به باور فروم، در برهه ای از تاریخ، ارتباط انسان با طبیعت، که به وی احساس امنیت می بخشید، گسسته شد و حس تنهایی مطلق او را در بر گرفت (۲۰۱۰، ۳۲-۱۹). حال تنها دو راه پیش روی وی قرار دارد: راه نخست، که به ظهور منش شخصیتی خلاق یا ثمر بخش ختم می شود و از طریق برقراری ارتباطی عاشقانه با جهان هستی و یکی شدن با خویشن خویش و کائنات و بدون سلب استقلال فردی، انسان را به سوی آزادی مثبت رهنمون می سازد؛ و راه دوم، که سر فرود آوردن در مقابل هم زیستی و تعاملات دیگرآزارانه و خود آزارانه است و حاصلی جز گذشتن از فردیت و در نتیجه چشم پوشی از آزادی های شخصی در انسان ندارد. به بیان فروم: «راه دوم هرگز پیوند آدمی را با جهان همانند روز نخست نخواهد کرد، روزی که انسان هنوز «فردیت» را در نیافته بود [و همچنان با جهان هستی در تعامل به سر می برد]؛ چرا که این جدایی برگشت ناپذیر بوده، در حقیقت راه گریزی است از شرایط غیر قابل تحملی که اگر به طول انجامد، زندگی را ناممکن خواهد کرد» (۲۰۱۰، ۱۶۲-۱۶۱). بنیادی ترین ساز و کارهای فرار از آزادی شامل سلطه گری در قالب وابستگی های دیگرآزارانه و خود آزارانه و ویران گری می شود، که هر دو محصول مستقیم حس ناامنی مطلق در انسان تنها است (گریز از آزادی ۱۵۷-۲۰۷).

<sup>1</sup> Non-productive orientations

<sup>2</sup> Hoarding orientation

<sup>3</sup> Exploitative orientation

<sup>4</sup> Marketing orientation

<sup>5</sup> Necrophilous-destructive orientation

<sup>6</sup> Productive orientation

اکنون می‌بایست بر این نکته تاکید شود که آدمی علاوه بر نیازهای غریزی، نیازهای بنیادی به خصوصی نیز دارد که «در احساسات آتشیینی همچون عشق [...]، نفرت، دیگر آزاری، خودآزاری، تمایلات ویران‌گر، و خودشیفتگی متجلی می‌شوند»، که روش‌های متفاوتی برای برطرف شدن می‌طلبند (فروم ۱۹۷۳،<sup>۱</sup> ۲۳۳). در این بین از دو نیاز بنیادی برجسته و مهم دیگر نیز می‌توان نام برد که یکی نیاز به برقراری ارتباط و دیگری نیاز به موثر بودن است، که هر دو در این جستار بررسی خواهند شد.

نخستین و ابتدایی‌ترین نیاز بنیادی، نیاز به برقراری ارتباط است. انسانی که با دیگران ارتباط نداشته باشد در دراز مدت از تحمل تنهایی عاجز خواهد شد و سرانجام به برقراری ارتباط با آدمیان روی خواهد آورد تا خود را از زندان تنهایی خویش برهاند (فروم ۱۹۹۱، ۲۸-۲۹). ناکامی در ارضای این نیاز از طریق عشق و همدلی، منجر به بروز رفتارهایی چون دیگر آزاری و خود آزاری، ویران‌گری و یا خودشیفتگی خواهد شد (فروم ۱۹۷۳، ۲۲۶). فروم در این مورد می‌گوید:

[انسان] قابلیت آن را دارد که به دیگران عشق بورزد؛ لازمه‌ی این امر، مستقل بودن و مفید واقع شدن است. اگر بخش آزادی خواه وجود آدمی تکامل نیافته باشد، وی به همزیستی با دیگران روی می‌آورد، مثلاً به آن‌ها می‌پیوندد یا آن‌ها را با خود همراه می‌سازد. او در این نوع رابطه یا می‌کوشد تا دیگران را زیر سلطه‌ی خویش درآورد (دیگرآزاری) و یا تسلیم روحیه‌ی سلطه‌جوی آنان شود (خودآزاری). انسان اگر نتواند بین عشق ورزیدن و هم‌زیستی یکی را برگزیند، به ناچار به ارتباط با خودش روی خواهد آورد (خودشیفتگی)<sup>۲</sup>؛ در این حالت او خود را کانون هستی می‌داند. برای چنین شخصی، عشق ورزیدن به هستی یعنی عشق ورزیدن به وجود خودش. (فروم ۱۹۷۳، ۲۳۳)

به عقیده‌ی فروم خودشیفتگی منشأ بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی است. از آن‌جا که فرد خودشیفته تنها به افکار و احساسات و نیازهای خویش می‌پردازد، از درک واقع‌گرایانه‌ی جهان عاجز است، یعنی نمی‌تواند دنیا را «همان‌گونه که هست، با قوانین و شرایط حاکم بر آن» (۱۹۹۱، ۳۴) بپذیرد. شخصی که خودشیفتگی شدید دارد مجنون است، چرا که با قطع ارتباط و تعامل خویش با جهان بیرون، خود را در زندانی خود ساخته حبس کرده است (۳۵-۳۴).

در نتیجه‌ی این تفرّد، حس ناتوانی و ناکارآمدی بر انسان مستولی می‌شود و وی احساس خواهد کرد در دنیایی که از هر سو به او فشار می‌آورد و عرصه را تنگ می‌کند، به انفعال کامل رسیده است. بنابراین آدمی باید «تاثیرگذار باشد» تا پویایی خویش را ثابت کند (فروم ۱۹۷۳، ۲۳۵). نیاز به موثر

<sup>1</sup> The Anatomy of Human Destructiveness

<sup>2</sup> Narcissism

واقع شدن، درست مانند نیاز به برقراری ارتباط، یا از راه خلاقیت، فعالیت های پر ثمر و عشق ارضا می شود و یا از طریق ویران گری و گرایش های دیگرآزارانه (۲۵۴).

گرایش به خود آزاری و دیگر آزاری اغلب با خود ویران گری همراه است. تفاوت بنیادین میان آن ها در این نکته نهفته است که شخص دیگرآزار در پی قوی کردن خویش از راه سلطه بر دیگران است، اما فرد مرده گرا و ویران گر جهان بیرون را همانند تهدیدی برای خویش می بیند و کمر به نابود کردن هر چیزی می بندد که ممکن است در مقام مقایسه با وی ظاهر شود (فروم ۲۰۱۰، ۲۰۳-۲۰۴). فروم در کتاب *آنانومی ویران سازی انسان* میان «پرخاشگری غریزی<sup>۱</sup>» و «پرخاشگری بیمارگون<sup>۲</sup>» تفاوت قائل می شود و باور دارد که نوع اول در حقیقت پاسخی است غریزی به نیازهای اساسی یکسان میان انسان و حیوان ها، حال آن که نوع دوم مختص نوع بشر و نشأت گرفته از احساسات شدید انسانی است و غریزی نیست (گرفته شده از قسمت لب برگردان در آغاز کتاب). پرخاشگری بیمارگون و ویران گری در طول تاریخ هم راستا با پیشرفت فرهنگ و تمدن روندی افزایشی داشته اند. فروم همچنین اعتقاد دارد که نابودگری در حقیقت گزینه ای انتخابی در برابر بیوفیلی<sup>۳</sup> یا عشق به زندگی است؛ هر جا که زندگی مجال رشد و شکوفایی نیابد، ویرانی و نابودگری جای آن را خواهد گرفت (۱۹۷۳، ۳۶۶). فروم در کتاب *گریز از آزادی* آشکارا به این نکته اشاره می کند که «ویران گری زاینده ی زندگی ناکام است. شرایط فردی و اجتماعی که به سرکوب زندگی منجر می شود، شور ویران سازی را در شخص بیدار می کند که همچون آبشخوری خواهد بود برای سیراب کردن میل به خشونت در قبال دیگران یا خود فرد» (۲۰۷).

نظریه ی شخصیت اجتماعی اریش فروم، دیدگاه وی نسبت به ویران گری و خودشیفتگی، عزلت و تنهایی انسان قرن بیستم در جوامع غربی، و جنونی که از این عزلت سرچشمه می گیرد همه و همه را می توان به سادگی به دوران استعمار در آفریقای جنوبی نیز تعمیم داد. از آن جا که این اثر هنوز به فارسی ترجمه نشده است، شایسته است چکیده ای از آن در اختیار خواننده ی این مقاله قرار بگیرد. داستان با بتاتریس چپمن، استعمارگر سفید پوست آغاز می شود که به دلیل بدهی های هنگفت شوهر قماربازش، آقای هنری، در سال ۱۹۱۰ ناچار به ترک انگلستان و مهاجرت به شهر اودشورن<sup>۴</sup> در آفریقای جنوبی شده است. این زوج در اوج شکوفایی تجارت پر شترمرغ

<sup>1</sup> Biologically adaptive aggression

<sup>2</sup> Malignant aggression

<sup>3</sup> Biophilia

<sup>4</sup> Oudtshoorn



با استفاده از دارایی خانواده‌ی بئاتریس یک مزرعه‌ی پرورش شترمرغ را با نام هایلندز خریداری می‌کنند که بر فراز غارهای کانگو بنا شده است.

آقای هنری پس از آن که در استان کیپ غربی<sup>۱</sup> هم بدهی زیادی بالا می‌آورد، مدت زمانی طولانی در کوهستان سوارت برگ<sup>۲</sup> پنهان می‌شود. در این مدت بئاتریس به یاری همسایه‌ی ثروتمندش آقای جاکوبز، ملقب به شاه شترمرغ‌ها، سرکارگر رنگین پوست خود سپتامبر و همسر سیاه پوست وی نومسا، که خدمتکار بئاتریس هم هست، به امور مزرعه رسیدگی می‌کند.

وی در دوران غیبت طولانی همسرش رابطه‌ی عاشقانه‌ی کوتاهی با آقای جاکوبز برقرار می‌کند. پس از این رابطه، آقای جاکوبز به همراه خانواده اش به سفر دریایی بلند مدتی می‌رود. بئاتریس که عشق خود را یک طرفه می‌بیند، به کلبه‌ی سپتامبر می‌رود و بر خلاف میل او با وی رابطه برقرار می‌کند. به گفته‌ی یکی از منتقدان «داستان آن جا به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد که بئاتریس متوجه می‌شود باردار است، اما نمی‌داند پدر فرزندش چه کسی است (همسرش، آقای جاکوبز، یا سپتامبر)» (برینک ۱-۳). آقای هنری که مشاعرش را به کلی از دست داده است، پس از بازگشت ناگهانی از راه پیمایی طولانی خود هر روز خشن‌تر و بدرفتارتر از روز پیش می‌شود. او که از ته دل می‌خواهد به انگلستان برگردد، تصمیم می‌گیرد پر شترمرغ‌ها را در فصل سرد بچیند و آن‌ها را به همراه مزرعه بفروشد، بی‌خبر از این که زیاده روی در کندن پر شترمرغ منجر به مرگ زودهنگام این پرنده می‌شود. آقای هنری هنگام زد و خورد با سپتامبر بر سر کندن پر شترمرغ‌ها او را خفه می‌کند و به قتل می‌رساند و خود نیز زیر لگدهای دو شترمرغی که جان سالم به در برده اند، کشته می‌شود. در این بین فرزند بئاتریس، پرشس، به دنیا می‌آید و معلوم می‌شود که سپتامبر پدر نوزاد است. به گفته‌ی وارنس، کشمکش میان بئاتریس و نومسا در غارهای کانگو بر سر سرپرستی پرشس «نقطه‌ی عطف [...] این داستان است» (۶۰). نومسا نوزاد را می‌دزدد و به مادر بزرگ خود می‌سپارد که در مزرعه‌ای در همان نزدیکی مشغول به کار است. در پایان بئاتریس و نومسا باقی عمر خویش را پشت دیوارهای سر به فلک کشیده‌ی هایلند می‌گذرانند. تجارت شترمرغ هم یک شبه سقوط می‌کند و پرورش دهندگان ناچار می‌شوند املاک و دارایی‌های خود را بفروشند و اودشورن را ترک کنند.

در ادامه مقاله‌ی حاضر سعی دارد با تحلیل شخصیت آقای هنری، سپتامبر و خانواده‌ی جاکوبز، دریچه‌ای بگشاید به ساختار کلی اجتماع استعمار زده‌ی آن روز آفریقای جنوبی زیرا فروم معتقد است که «شخصیت غالب مردم یک جامعه برآیندی است از چگونگی ارتباط انسان‌ها با یکدیگر در دل آن

<sup>1</sup> Western Cape

<sup>2</sup> Swartberg Mountains

جامعه، که به نوبه ی خود تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آن جامعه قرار می گیرد. بنابراین با بررسی دقیق شخصیت غالب بر جامعه، می توان پی به ساختار کلی اجتماعی برد که انسان عضو آن است» (فروم ۱۹۴۷، ۷۹).

آقای هنری در آفریقای جنوبی هم بدهی بالا می آورد و به ناچار از آن جا می گریزد. او این بار در کوهستان سکنی می گزیند و مدت زمانی طولانی در آن جا اقامت می کند. به وضوح می توان دید که وی دلبسته ی موطن خویش و برف و سرمای زمستان است و از آب و هوای گرم و خشک آفریقای جنوبی بیزار. از این رو است که به کوهستان پناه می برد و آن جا را مأمن خویش می کند. در داستان آمده است که بریتانیا جان و جهان آقای هنری است، مرطوب و سرد و سبز، بی هیچ نشانی از عقرب های آفریقای جنوبی، که زیر هر سنگی در کمین نشسته اند (لندزمن ۲۷). آقای هنری سر راه خود به سمت کوهستان با چنین صحنه ای رو به رو می شود: «درست کنار پایش چیز سفید رنگی می بیند و آن را بر می دارد؛ سرد است. بی آن که بداند چرا آن را می لیسد. گویا به انگلستان بازگشته، ماه دسامبر است و برف می بارد و دنیا دگرگون می شود. معجزه ای در دستان اوست، معجزه ای به نام برف» (۲۹-۳۰).

وی با این که می داند «این تپه های سرسبز از آن او نیستند» (لندزمن ۳۰)، با لمس برف روی بلندی ها همچنان غرق در رضایت خاطر می شود. این حس او را سوار بر بال خیال به انگلستان، موطن عزیزتر از جانش می برد. آقای هنری پس از بازگشت از کوهستان دائم از دور به آن خیره می شود و می گوید: «آن قدر می رانیم و بر امواج شناور می شویم تا به خانه برسیم. فردا و پس فردا و روزهای بعد تنها هم و غم من تلاش برای پول درآوردن خواهد بود. آشیانه و پرده های بخت و اقبال ما. از کریسمس های گرم خسته ام. از تمام چیزهایی که وارونه اند خسته ام» (لندزمن ۱۳۰-۱۳۱).

هاسپیتال به درستی به این نکته اشاره می کند که داستان درباره ی «زندگی و طرز فکر در اجتماعات بسته و مرفه سفید پوست» در دوران استعمار است (۱۲). نیاز آقای هنری به برقراری ارتباط در زمان اقامت طولانی در کوهستان سوارت برگ بی پاسخ می ماند و تنهایی بر او چیره می گردد، که به اعتقاد فروم «از بدترین دردهاست» (۲۰۱، ۵۱). این فشار ها در نهایت منجر به فروپاشی روحی آقای هنری می شود. پس از بازگشت وی به هایلندز، همه از جمله سپتامبر متوجه جنون او می شوند و از خود می پرسند «کدام بخش از مغز آقای هنری سر جایش نیست؟» (لندزمن ۱۰۹)

آقای هنری دچار توهم شده است و فکر می کند دست و پایش دارند کوچک می شوند، بنابراین دائم آن ها را اندازه می گیرد و آن قدر جمع و تفریق می کند که خوابش می برد (لندزمن ۱۳۲). وی

<sup>1</sup> Man for Himself :An Inquiry into the Psychology of Ethics

در بخشی از داستان این گونه توصیف شده است: او مجبور بود «بایستد و نام و مقصد خود را با تکه ای چوب روی زمین بنویسد» (۲۲۰). برای این که متوجه شویم چه بر سر آقای هنری آمده، شایسته است که این قسمت از داستان را به همراه این بخش از کتاب *جامعه‌ی سالم* فروم بخوانیم: «انسان مجنون، انسان به غایت از خود بیگانه است؛ وی خود را، که کانون تجربه‌های خویش است، به کلی گم کرده و از خویشتن خویش بی‌خبر است» (۱۹۹۱، ۱۲۰).

او نمونه‌ی بارز یک شخصیت خودشیفته است که با تعریف و تمجید دیگران اغنا می‌شود. بئاتریس در توصیف او، هنگامی که برای چیدن پر شترمرغ‌ها آماده می‌شود، به خوبی به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید که همسرش هنگامی که می‌خواست برای چیدن پر شترمرغ‌ها به مزرعه برود، لباس رسمی روزهای یکشنبه‌ی کلیسا را به تن می‌کرد، با «پاپیون مشکی و یک کلاه سفید رنگ. او حتی دستکش‌های شیری رنگش را هم، که دکمه‌هایی از جنس صدف دارند، می‌پوشید» (لندزمن ۱۹۵-۱۹۶) چون «عاشق جلب توجه بود، ولو از جانب شترمرغ‌ها و کاکاسیاه‌ها» (۱۹۶). برخلاف بسیاری از مردم که از راه برقراری ارتباط با دیگر انسان‌ها احساس امنیت می‌کنند، شخص خودشیفته باور دارد که کامل، و از دیگر آدمیان برتر است (فروم ۱۹۷۳، ۲۰۱-۲۰۲). بر اساس این تعریف، آقای هنری هیچ تعلق خاطری به انسان‌های دیگر یا سایر موجودات صاحب ادراک اطراف خود ندارد و خود را تافته‌ای جدا بافته می‌بیند. فروم در تعریف خودشیفتگی، این چنین حق مطلب را ادا می‌کند:

برای شخص خودشیفته تنها یک واقعیت وجود دارد، طرز فکر، احساسات، نیازهای خودش و دیگر هیچ. او جهان بیرون را از دید منطقی و واقع‌گرایانه نمی‌بیند، یعنی آن را همان گونه که هست، با قوانین حاکم بر آن، نمی‌پذیرد. پیشرفته‌ترین نوع خودشیفتگی در انواع جنون دیده می‌شود. شخص مجنون و روان‌پزش ارتباطش را با دنیا از دست می‌دهد و به درون خود فرو می‌رود. [...] خودشیفتگی درست در نقطه‌ی مقابل واقع‌گرایی، منطقی و عشق قرار دارد. (فروم ۱۹۹۱، ۳۴-۳۵)

همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، شخص خودشیفته تنها به کسانی علاقه دارد که در خدمت او هستند و یاری‌اش می‌کنند تا به اهداف خود در زندگی برسد (فروم ۱۹۷۳، ۴۰۷)، به همین دلیل است که آقای هنری گاه با همسایه‌ی خود، شاه شترمرغ‌ها، مراوده دارد و حتی وی را به صرف شام به منزل خویش دعوت می‌کند، چون می‌خواهد بحث فروش مزرعه را پیش بکشد و او را به خرید آن ترغیب کند: «آقای هنری فکر می‌کرد که می‌تواند هایلندز را به آقای جاکوبز بفروشد. [...] آقای جاکوبز امکان نداشت از چنین معامله‌ی پر سودی چشم‌پوشد؛ اگر املاک و شترمرغ‌هایش دو برابر می‌شد می‌توانست خانه‌ای از طلا با دودکشی از الماس و یاقوت بسازد» (لندزمن ۱۷۱).

پس از بازگشت، تغییری بنیادی در ذهنیت و افکار آقای هنری ایجاد می شود. او دیگر یک مرد آرام و رام نیست بلکه تبدیل به انسانی دیگرآزار و اقتدارطلب شده است که گرایش به خشونت دارد. در یکی از قسمت های مهم داستان، او همسر باردارش را به باد کتک می گیرد و او را به زمین می اندازد. بتاتریس وی را این گونه توصیف می کند: «ترسناک ترین حیوان [...] جهان، بدتر از افعی و رتیل و حتی مار سمی آفریقا» (لندزمن ۲۰۶) و از خود می پرسد چه بر سر مردی آمد «که به کوهستان پناه برد، همان مرد تکیده و هراسان، و نه این میمون خشن، این زخم کهنه؟» (۲۰۲) علاوه بر این آقای هنری که تا پیش از آن هرگز به همسرش دستور نداده بود خطاب به او می گوید «گور پدر همه چیز، [از این به بعد] هرچه می گویم باید بگویی چشم»، چون «تو زن من هستی» (۲۱۴). به گفته ی فروم فرد دیگرآزار در تلاش است تا «بر دیگران اعمال قدرت کند» چرا که «در درون از بی قدرتی خویش رنجور است» (۱۹۷۳، ۲۹۶). در جایی دیگر از داستان، بتاتریس کم کم با این حقیقت کنار می آید که همسر «ناکارآمد و خودکامه اش» تغییر کرده، دیگر آن انسان سابق نیست (برینک ۱-۳):

حالا دیگر از او می ترسید. [...] بازوان و پاهایش به شلاق می مانست. انگار او را آن قدر جوشانده بودند تا چیزی از وی نماند، سپس در گوشه ای گذاشته بودند تا سرد شود، سپس از نو جوشانده بودند. مانند تمام چیزهایی که در کارو<sup>۱</sup> می روید او نیز خار داشت، و یک کیسه ی سم (لندزمن ۱۱۰).

به نظر می رسد آقای هنری که نیازش به داشتن تعلق و برقراری ارتباط دیرزمانی است که سرکوب شده، پس از بازگشت می خواهد از طریقی بر حس عزلت خویش فائق آید. وی تلاش می کند با «سلطه گری بر جهان اطراف، با آن ارتباط برقرار کند. او می خواهد دیگران را بخشی از وجود خویش سازد و از راه اعمال قدرت به آن ها، از فردیت خویش رها شود و به تعالی برسد» (فروم ۱۹۹۱، ۲۹).

آقای هنری به عنوان یک سفید پوست استعمارگر بریتانیایی عضوی از جامعه ی نجیب زادگان آفریقای جنوبی به شمار می رود. به وضوح در داستان بیان شده است که «ارباب هنری چپمن، یک بارونت یا یک نجیب زاده بود» (لندزمن ۱۷) که شیوه ی ارتباطش با سپتامبر، فرد استعمارشده، بر پایه ی این ادعا استوار بود که تبعه های بریتانیا از جمعیت بومی آفریقای جنوبی برتر و بالاتر هستند. به عبارت دیگر، رفتار و کردار او نتیجه ی «برانگیختگی های ظالمانه و بی منطقی بود [...] که از ویژگی های بارز نظام سرمایه داری استعماری است» (نودلمن ۱۷) اما «آگاهی نسبت به [...] این علاقه ی دیگرآزارانه هرگز به رضایتمندی ختم نمی شود» (۱۹۹۱، ۳۰)، چرا که فرد همواره تشنه ی قدرت بیشتر است. در مورد آقای هنری، این گرایش های بیمارگونه در نهایت منجر به ویران گری می شود.

<sup>۱</sup> Karoo

پس از بازگشت از کوهستان، آقای هنری در ابتدا نسبت به همسر و کارگش گرایش‌های اقتدارطلبانه و دیگر آزارانه دارد و «می‌خواهد بر آن‌ها سلطه داشته باشد، بی‌آن‌که نابودشان کند»؛ ولی با گذر زمان تبدیل به فردی مرده‌گرا و ویران‌گر می‌شود که می‌خواهد هر موجود زنده‌ای را بمیراند، چون با تمام وجود از زندگی بیزار است (فروم ۱۹۷۳، ۳۴۸). به گفته‌ی فروم، «دیگرآزاری، فرد از خود گسسته را از راه سلطه‌جویی بر دیگران قوی می‌کند؛ ویران‌گری در غیاب هر گونه تهدیدی از جهان خارج» (۲۰۱۰، ۲۰۲). به روایت لندنزمن، آقای هنری هیچ قدرتی برای «تعمیر و بازسازی» نداشت و «جز تخریب و ویران‌گری، چیزی از او بر نمی‌آمد» (لندنزمن ۱۰۷)، که نشان می‌دهد این فرد تا چه حد «نادان و نابودگر» است (نودلمن، *دودکش شیطان رمانی به سبک رئالیسم جادویی* ۱۰۳). این‌ها همه یادآور باور فروم به نیاز آدمی به تاثیرگذار بودن است که یا از راه عشق برآورده می‌شود و یا از راه نفرت، که در نهایت منجر به سازندگی یا تخریب می‌شود (۱۹۹۱، ۳۶). هر دوی این‌ها پاسخی است به نیاز بنیادین «تاثیرگذار بودن» یا «تخریب‌گر بودن» (۱۹۷۳، ۵) که به نظر می‌رسد انتخاب ارباب هنری، گزینه‌ی دوم است. به گفته‌ی فروم:

اگر انسان نتواند دست به آفرینش بزند یا کسی را تحت تاثیر قرار دهد، اگر نتواند خود را از زندان خودشیفتگی مطلق برهاند، تنها راه گریزش از حس‌کشنده‌ی ناتوانی و پوچی، نابود کردن حیاتی است که خود قادر به خلق آن نبوده است؛ شاید از این راه سرانجام بتواند به خویش هویت ببخشد (۱۹۷۳، ۳۶۶).

نیاز به هم‌زیستی الزاما محدود به انسان‌ها نیست، بلکه ممکن است در قالب اعمال «قدرت مطلق بر موجود زنده‌ی دیگری» نیز تجلی کند، مثلا در برابر حیوانات (۱۹۷۳، ۶). فقط کافی است شلاق آقای هنری در دستش باشد تا ویران‌گری را آغاز کند. او نخست عطش دیگرآزاری خود را با کشتن یک کرکس با شلاق سیراب می‌کند، فقط به این جرم که پس از خوردن غذا سنگین شده بود و توان پرواز نداشت (لندنزمن ۱۸۵). این بر گفته‌ی فروم صحنه‌ی گذارد که انگیزه‌ی برخی از قتل‌ها، مثل کشتن کرکس در داستان، حس جان‌فرسای ناتوانی و نداشتن دستاویز است. از این رو آقای هنری باید «کاری کند که زندگی خود را از یکنواختی برهاند» (۱۹۷۳، ۲۵۱)، چرا که «هرگز شغل یا هویتی از خودش نداشته، و موجود بی‌ارزشی بیش نیست، یک نجیب‌زاده‌ی مزرعه‌دار» (نودلمن ۲۱۱)، و همسرش از او گله‌مند است که حتی از پس شماره‌گذاری شترمرغ‌ها هم بر نمی‌آید.

او که می‌خواهد هر چه زودتر با جیبی پر پول به بریتانیا بازگردد، تصمیم می‌گیرد تمام پره‌های شترمرغ‌هایش را از بیخ بکند، حتی پره‌های روی دم آن‌ها را هم بچیند، بی‌آن‌که ببیند رشد کافی کرده‌اند و زمان چیدنشان رسیده است یا نه. چرا که هم و غم وی فقط این است که انبار را تا سقف

از پر انباشته کند. سپتامبر به او هشدار می دهد که «هوا خیلی سرده، می میرن!» (لندزمن ۱۹۸-۱۹۹)، اما او گوشش بدهکار نیست. این اتفاق تا حدی یادآور باور فروم است که «هدف رفتارهای غیر جنسی دیگرآزارانه، ایجاد درد و رنج جسمانی تا سر حد مرگ است؛ قربانیان این نوع رفتار موجودات بی دفاع هستند، چه انسان و چه حیوان» (آناتومی ویران سازی انسان ۲۸۳). در این میان سپتامبر که مخالف زیاده روی در چیدن پر شترمرغ ها است، با خود زمزمه می کند «پرنده ای که درد چون آتش به جانش افتاده، همه چیز را در آتش خشمش می سوزاند» (لندزمن ۲۰۰-۲۰۱). او که بسیار خشمگین است، کیسه ای را که روی سر پرنده ها می کشند تا متوجه چیزی نشوند، بر می دارد و روی زمین می اندازد؛ از قضا یکی از شترمرغ ها این کیسه را لگد می کند که همین آتش خشم آقای هنری را شعله ورتر می سازد و قسم می خورد که به سپتامبر یک گوشمالی حسابی بدهد: «درس خوبی در مورد پرنده ها به او می دهم [...] به این کاکاسیاه نشان می دهم دنیا دست کیست» (۲۰۱-۲۰۰). سپتامبر سپس ناخواسته باعث می شود پره های ارزشمند روی زمین بریزند و لگد مال شوند، که این کار به شدت آقای هنری را عصبانی میکند. او بنا به تعریف فروم نماد شخصیت محترک است که به صورت وسواس گونه ای به نظم و ترتیب، چه در فکر و چه در عمل، اهمیت می دهد و از هرج و مرج و به هم ریختگی بیزار است. این ویژگی رفتاری، به رغم ذات انعطاف ناپذیرش باز دست هنری را در اداره ی فضا باز می گذارد، درست همان گونه که وقت شناسی زیاده از حد وی افسار زمان را در دستانش قرار می دهد. او به این ترتیب می تواند مکان و زمان را زیر سلطه ی خود در آورد (۱۹۷۳، ۲۹۳).

در آغاز داستان به نقل از بئاتریس، آقای هنری «آرزو داشت در پاریس قهوه بنوشد و زیتون بخورد و در دریایی نیلگون شنا کند» (لندزمن ۳۳). فروم به درستی به این نکته اشاره کرده است که حرص و آز در جوامع غربی افراد را تبدیل به مصرف کننده ی مطلق می کند، که این خود به افزایش چشم گیر ولع و زیاده خواهی در میان مردم می انجامد. شخص حریص اگر تمکن مالی برای خرید نامحدود داشته باشد، احتمال این که به انسانی پرخاشگر تبدیل شود بسیار کم است. در غیر این صورت چنین فردی «به ناچار باید برای برآورده ساختن خواسته های خود به خشونت و پرخاشگری روی آورد» (فروم ۱۹۷۳، ۲۰۹). آقای هنری که رویای بازگشت به انگلستان را با زایل شدن پرها در خطر می بیند، شلاق به دست می شود. به اعتقاد فروم هر تهدیدی علیه منافع مادی، منجر به بروز تشویش و اضطراب می شود و تمایلات ویران گرایانه را در شخص بیدار می کند (۲۰۱۰، ۲۰۴). به قلم لندزمن: «آقای هنری لحظه ی تقلائی کرکس برای پرواز را به یاد آورد، چقدر این صحنه یادآور زمانی بود که سپتامبر تلاش می کرد تخته را بردارد و به سمت او پرتاب کند. وی هنگامی که شلاق را دور گردن

سپتامبر می پیچید، چیزی نمی دید جز آن پرنده ی پیر و چاق که توان پرواز نداشت. صدای شکستن گردن سپتامبر یادآور صدای شکستن گردن همان پرنده بود» (۲۰۴).

فروم به چند راه برای ارضای نیاز به موثر بودن اشاره می کند: راه اول تجربه کردن ترس های دیگران است و راه دوم در دست گرفتن افسار زندگی آن ها. راه سومی هم هست: به نظاره نشستن رنج و شکنجه و عذاب در چهره ی قربانیان خویش (۱۹۱۳، ۲۳۶)؛ این همان راهی است که آقای هنری هنگام به قتل رساندن سپتامبر برگزید.

به باور فروم، افرادی که سلامت روانی دارند قادر به عشق ورزیدن هستند؛ این افراد می توانند خود را «[...] از وابستگی به خاک و وابستگی های نسبی، که [به دید وی] به همان قباحات رابطه با محارم است، رها کنند [...] و حقیقت را هم درون خویش و هم در دنیای بیرون بیابند» (۱۹۹۱، ۶۷). دیگران به افرادی که این منش شخصیتی را دارند: «و با وابستگی به خون و به خاک (که از طریق زبان، رسوم، غذا، و ترانه ابراز می شود) بیگانه هستند، با شک و تردید می نگرند و حس بد گمانی به آن ها با کوچک ترین تحریکی بیدار می شود. این دلبستگی ها و تعصب ها، که بی شباهت به رابطه با محارم نیست، نه تنها رابطه ی انسان را با افراد ناآشنا و جدید مسموم می کند، که باعث مسموم شدن رابطه ی او با خویشاوندان و اطرافیان و حتی با خودش هم خواهد شد» (۵۷-۵۶).

از دید آقای هنری، گفت و گو با یک فرد بومی مانند سپتامبر بیهوده است؛ به همین دلیل بدون پشیمانی و با سنگدلی کمر به قتل او می بندد، آن هم به جرم ریختن چند عدد پر به روی زمین. وی حتی پا را فراتر می گذارد و پس از این که شترمرغ ها در اثر کندن افراطی پرهایشان تلف می شوند، در راستای تمایلات مرده گرایانه ی خود، تصمیم می گیرد شکم آن ها را بشکافد تا ببیند جگرشان واقعا رنگ پوست پرتقال است یا نه (لندزمن ۲۱۵).

در مجموع، ناکامی های پی در پی آقای هنری به خودشیفتگی وی خدشه وارد می کند و باعث می شود بیش از پیش در خواب و خیال بازگشت به انگلستان غوطه ور گردد. میل وافر او به گرفتن انتقام و کشتن شترمرغ ها و نیز کارگرش، ریشه در «گرایش های انحرافی بیمارگون<sup>۱</sup>» دارد، اصطلاحی که فروم برای توصیف این ناهنجاری های شخصیتی به کار برده است و قبح آن ها را کم از رابطه با محارم نمی داند (۱۹۱۳، ۳۶۵) [پانوش ۱]. به نظر می رسد رژیم استعمارگر آفریقایی جنوبی بستری مناسب برای ارتباطات ویران گر میان آدمیان فراهم کرد، که خود می تواند دلیلی برای میل به کشتار باشد، که در آن جامعه بسیار رایج بود.

<sup>1</sup> Malignant incestuousness

فروم دلایلی را که غریزه گرایان<sup>۱</sup> و رفتارگرایان<sup>۲</sup> در توضیح علت پرخاشگری ارائه می دهند، رد می کند. به باور دسته ی اول، پرخاشگری ریشه در خوی حیوانی انسان دارد. دسته ی دوم به انگیزه های درونی که انسان را به سمت خشونت سوق می دهد، کوچک ترین علاقه ای ندارند و تنها به این می پردازند که انسان چگونه «رفتار می کند [...] و کدام شرایط اجتماعی به بروز این رفتار می انجامد» (۱۹۷۳، ۳). به عقیده ی فروم، پرخاشگری بیمارگون نوعی گرایش ویژه ی انسان ها است که ربطی به غریزه ی حیوانی ندارد و در برخی از فرهنگ ها پررنگ تر است و در برخی دیگر نشان چندانی از آن به چشم نمی خورد. به دید او، از ویژگی های بارز جوامع بدوی نبودن خشونت در آن هاست؛ در حقیقت میل به ویران گری و نابودسازی با «پیشرفت تمدن» زیاد می شود (۲۱۱). «ویران گری یکی از چند پاسخ ممکن به نیازهای روحی و روانی انسان است که ریشه در ذات او دارند و [...] در نتیجه ی تلاقی شرایط اجتماعی خاص و نیازهای حیاتی انسان به وجود می آید» (۲۱۹).

سپتامبر رنگین پوست بر خلاف آقای هنری، که تجلی منش شخصیتی محترک است، نماد شخصیت خلاق است که در نظام کنونی سرمایه داری بسیار به ندرت دیده می شود. به باور فروم، شخصیت خلاق «تشنه ی عشق و بخشندگی» است (۱۹۷۳، ۲۵۲)؛ و سپتامبر مهربان به همین گونه با «پرنده ها و آدمیان، و هر موجود پرنده و دونده و جهنده ای در مزرعه» (لندزمن ۹۳) در تعامل است. هنگامی که آقای هنری شروع به چیدن افراطی و وحشیانه ی پر شترمرغ ها می کند، سپتامبر که از اربابش به طبیعت و جانداران بسیار نزدیک تر است، این چنین به تصویر کشیده می شود: «آرام چیزی را زمزمه می کرد، در مورد شترمرغی که اگر آتش درد به جانش بیفتد همه چیز را با خود می سوزاند و خاکستر می کند» (لندزمن ۲۰۰-۲۰۱).

در صحنه ای گویا از داستان، سپتامبر با اعضای مختلف بدنش سرگرم کشیدن جانورانی چون شترمرغ، کل یالدار و آهو روی دیوارهای هایلندز است. فروم آشکارا هنرمند را در کتاب هنر عشق ورزیدن آینه ی تمام نمای منش شخصیتی خلاق معرفی می کند:

شخص خلاق هر اثری که بیافریند، با آن اثر و ابزار خلق آن یکی می شود، که در حقیقت نمایان گر جهان بیرون اند. حال می خواهد درودگری باشد در حال ساختن میزی، یا زرگری مشغول ساخت زیورآلات، یا دهقانی گرم کاشت ذرت، یا نقاشی سرگرم نگارگری. در هر کار هنری و خلاقانه ای، خالق و مخلوق یکی می شوند. آدمی هنگام آفرینش، خود را با جهان پیوند می زند (۳۷).

<sup>1</sup> Instinctivists

<sup>2</sup> Behaviorists



عشق به ثروت مادی تنها مختص برخی از جوامع است؛ این در حالی است که شرایط مادی متفاوت منجر به ظهور برخی منش‌های شخصیتی می‌شود که یا از ثروت و مال اندوزی بیزارند یا نسبت به آن بسیار بی تفاوت هستند. بارزترین مثال برای این نکته، صحنه‌ای از داستان است که در آن همسر سپتامبر، نومسای سیه چرده، چشمان نوزاد رنگین پوست را با دست می‌پوشاند تا «آن چه را که دیگران دارند، نبیند و نخواهد» (لندزمن ۲۸۳). تمدن کوسا<sup>۱</sup> در این رمان به عنوان تمدنی بی‌آزار به تصویر کشیده شده است که مخالف آزمندی و زیاده‌خواهی است، خصلت‌هایی که در جامعه‌ی سفیدپوست آفریقای جنوبی بسیار برجسته هستند.

فروم در کتاب *داشتن یا بودن*<sup>۲</sup> (۱۹۷۶) میان دو وجه «داشتن» و «بودن» در زندگی تفاوت قائل می‌شود. او جامعه‌ی مدرن پس از انقلاب صنعتی را جامعه‌ای می‌داند که در آن «داشتن» بیش از «بودن» اهمیت و ارزش دارد. به دید وی، انقلاب صنعتی منجر به تولید نامحدود شد، که مصرف‌کننده را تبدیل به انسانی با نیازهای نامحدود کرد. جنبه‌ی «داشتن»، تأکید بر مادی‌گرایی و انباشت ثروت و «اعمال قدرت بر دیگران» دارد، حال آن که جنبه‌ی «بودن»، فعالیت‌های خلاقانه را ارج می‌نهد که «به زندگی انسان معنا و غنا می‌بخشد» (وایلد ۷۸).

همان‌گونه که فروم و پژوهش‌گران دیگر اشاره کرده‌اند، نظام سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اجتماعی، بازار را در کانون توجه قرار داده و انسان را به رتبه‌ی دوم تنزل می‌دهد. از همین رو مردمی که زیر سلطه‌ی این نظام زندگی می‌کنند، با ذات و گوهر اصلی و نیازهای حقیقی خویش بیگانه می‌شوند (اینگلیبی، پیشگفتار *جامعه سالم* ۳۲). اینگلیبی می‌گوید: «زیر سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری، آدمی با هم‌کیشان خویش نیز بیگانه می‌شود: روابط انسانی جای خود را به رقابتی برنامه‌ریزی شده می‌دهد و زنجیر همبستگی‌های دیرینه از هم می‌گسلد» (۳۲).

فروم در کتاب *جامعه‌ی سالم*، بیگانگی را پدیده‌ای توصیف می‌کند که در تمام منش‌های شخصیتی بی‌ثمر به چشم می‌خورد، از جمله منش شخصیتی گیرنده<sup>۳</sup>، منش شخصیتی محترک و منش شخصیتی بهره‌کش. اما نمود حقیقی آن در منش شخصیتی بازاری است (۱۹۹۱، ۱۳۷). به گفته‌ی وی‌ایلد، منش شخصیتی بازاری «به صورت نوع فراگیر از خود بیگانگی به تصویر کشیده شده است که در آن حتی ویژگی‌های فردی و روابط شخصی نیز به چشم‌دارایی نگریسته می‌شوند» (وایلد ۸۰). بئاتریس که رویای ثروتمند شدن را در سر می‌پروراند، برای یادگیری فوت و فن پرورش شتر مرغ به

<sup>۱</sup> Xhosa

<sup>۲</sup> To Have or to Be?

<sup>۳</sup> Receptive orientation

همسایه اش آقای جاکوبز نزدیک می شود، که از راه فروش پر شترمرغ آن قدر ثروتمند شده است که در اودشورن به او لقب شاه شترمرغ داده اند:

[...] در سال ۱۹۱۱ در شهرهایی چون پاریس و وین، ارزش این پرها برای بانوانی که در تزیین لباس هایشان از آن ها استفاده می کردند، کمتر از طلا نبود. آقای جاکوبز می گوید و خانم بتاتریس گوش می سپارد و همچنان که شترمرغ ها بال و پر می افشانند، میتواند طلا را در پرهایشان ببیند (لندزمن ۳۹).

آقای جاکوبز که زمانی هیچ نداشت، حال صاحب مزرعه ی پرورش شترمرغ است و دویست پرنده در آن نگه می دارد (۴۸). بتاتریس آینه ی تمام نمای منش شخصیتی بازاری است، که در آن کامیابی مادی بالاترین ارزش را دارد (فروم ۲۰۱۳، ۱۸-۱۷). به همین دلیل است که خود را به آب و آتش می زند تا در مسابقه ی زیباترین پر در نمایشگاه کشاورزی برنده شود. به قلم لندزمن: «پرندهگان مشهور بسیاری در آن جا حضور داشتند که متعلق به خانواده های میرینگ، واترمیرز و پی. ای. وایت بودند، پرندهگانی چون «کاروبل» و «کرومیک» و «شازده». خانم بتاتریس می خواست همه ی آن ها را شکست دهد» (لندزمن ۴۶)، و این را هم بفهمد که: «از قبل شترمرغ ها چقدر پول می توان به جیب زد؟ و چگونه می توان در مسابقه ی زیباترین پر برنده شد؟ خانم بتاتریس خودش را به هر دری می زد تا پاسخ پرسش هایش را بیابد، چون او مثل بقیه ی مردم فقط مشغول خوردن و خوابیدن نبود، بلکه درگیر نبرد بود. از هر شترمرغ حدود نیم کیلو پر می توان چید، اگر بلافاصله بعد از رسیدن پرها آن ها را بچینی» (۴۸).

لندزمن بر این نکته تاکید دارد که صبور بودن مهم ترین اصل در پرورش شترمرغ است. اگر به زور آن ها را وادار به انجام دادن کاری کنی، «رم می کنند و به خودشان آسیب می زنند». اما بتاتریس اصلا صبور نبود، چون می خواست «در همه چیز از آقای جاکوبز پیشی بگیرد» (۵۱-۵۰). او به صورت یک زن انگلیسی خودخواه به تصویر کشیده شده است که همیشه می ترسد به اندازه ی کافی نداشته باشد، یا چیزی را از دست بدهد. وجود او «سراسر حسادت است نسبت به هر کسی که از او بیشتر داشته باشد» (فروم ۲۰۱۰، ۱۳۶). در قسمتی از داستان، بتاتریس با خود می اندیشد «زمانی مردهایی همچون آقای جاکوبز بسیار متمول و ثروتمند بودند و بایست از همان ها هم ترسید، نامرئی و زرنگ، همیشه یک قدم از آدم جلوتر هستند. یعنی آقای جاکوبز از کدامشان است؟» (لندزمن ۳۸). وی بعدها از روی حسادت فریاد می کشد: «باید او را سر جایش بنشانم، آن تاجر [...] آن مردک پر فروش» (۴۱). به اعتقاد فروم، حسن نظام سرمایه داری این است که انسان را آزاد می کند و به او فرصت می دهد مستقل باشد و بخت خود را در زندگی بیازماید. به عبارت دیگر، انسان «زمام سرنوشت خویش را

در دست می‌گیرد و پاسخگوی پیامد انتخاب هایش خواهد بود، چه خوب و چه بد» (۲۰۱۰، ۸۰)، زیرا که با تلاش فردی می‌تواند به استقلال اقتصادی برسد. فروم اما این را نیز می‌گوید که از مضرات نظام سرمایه‌داری این است که شخص بیش از پیش گوشه‌گیر می‌شود، چون احساس ناچیز بودن و تنهایی سراسر وجود او را در بر می‌گیرد (۱۲۸).

از دید فروم، حس تنهایی و عزلت انسان گاه در سایه‌ی «فعالیت‌های روزمره [...] و موفقیت‌های شغلی او [...] پنهان می‌شود [...] اما نمی‌توان سر خود را تا ابد چون کبک زیر برف پنهان کرد. تنهایی، ترس، و سردرگمی همچنان پابرجا هستند» (۲۰۱۰، ۱۵۵). در داستان هم‌بئاتریس به عنوان زنی تصویر شده است که بسیار تنهاست و از: «یک سوی مزرعه به سوی دیگر می‌دود و دوباره و چند باره پرندۀها را می‌شمارد، آن‌ها را با یکدیگر اشتباه می‌گیرد و بعضی‌ها را دو بار، حتی گاهی سه بار می‌شمارد؛ آن قدر که سر درد می‌گیرد و دلش می‌خواهد بخوابد و دیگر بلند نشود» (لندزمن ۵۹-۶۰). این قسمت نمایان‌گر این نکته است که آزادی زیر سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری «نه تنها به انسان قدرت و عزت نفس نبخشیده، که ارمغانی نیز جز تنهایی و حس ناچیز بودن نداشته است» (فروم ۲۰۱۰، ۱۲۰). بئاتریس با زیر پا گذاشتن قوانین نانوشته‌ی پوشش زنان مهاجر، یا آن چه که خود «افسار گسیختگی» می‌خواند (لندزمن ۷۲)، حالا بیش از پیش تنها شده است: «تمام مادران نگران بودند مبدا رفتارهای ناپه‌نجان خانم بئاتریس به دختران آن‌ها هم سرایت کند، بنابراین هر زمان که چشمشان به او می‌افتاد، دست دخترانشان را می‌کشیدند و در اداره‌ی پست یا خواربار فروشی پنهان می‌شدند» (لندزمن ۴۶).

فروم این نکته را نیز مطرح می‌کند که مصرف‌گرایی در قرن بیستم دیگر وسیله‌ای برای دستیابی به شادکامی و رضایتمندی نیست، بلکه خود تبدیل به یک هدف شده است (۱۹۹۱، ۱۳۰): «خرید کردن و مصرف‌گرایی تبدیل به هدفی بی‌منطق و از روی اضطراب شده است، چون به خودی خود مقصد نهایی تلقی می‌شود بی‌آن که کوچک‌ترین ارتباطی با سودمندی یا لذت و شوق استفاده از کالای خریداری شده داشته باشد. خریدن [...] به روزترین محصولات آرزوی همه شده، لذت استفاده از آن‌ها را، به عنوان هدف حقیقی خرید، به حاشیه رانده است» (۱۳۱).

این بخش از داستان گواهی است بر درستی این سخن: خانم جاکوبز تمام «عکس‌ها، کارت پستال‌ها، بروشورها و یادگاری‌هایی» (لندزمن ۱۲۴) را که با خود از سفر آمریکا آورده است، به بئاتریس نشان می‌دهد و بادی به غیب می‌اندازد و می‌گوید: «این‌جا آبشار نیاگارا است. او به خانم بئاتریس شیئی را نشان داد که به شکل آبشاری بزرگ قالب زده شده بود و به آن رنگ آبی زده بودند. سپس از جعبه‌ای چیزی را بیرون کشید که با پر و منجوق‌هایی با رنگ‌های شاد درست شده بود و آن را روی

سرش گذاشت. سرخ پوست ها از این ها روی سرشان می گذارند. دخترم گُلدی هم یک تبرزین سرخپوستی دارد» (۱۲۵).

خانم جاکوبز حتی به او می گوید که مغازه ها در آمریکا «به بزرگی یکی از همین مزرعه های پرورش شترمرغ» هستند (۱۲۵) و در رستوران با فشار دادن یک دکمه، پیشخدمت سر میزت حاضر می شود. خانم جاکوبز یک چیز دیگر هم به بئاتریس نشان می دهد: «یک اختراع مشهور و جدید! او یک برجسته بین (استریوسکوپ<sup>۱</sup>) را که روی پایه قرار داشت به دست خانم بئاتریس داد و چند اسلاید هم برداشت که در آن ها اهرام سه گانه ی مصر به همراه یک ماشین فورد مدل تی به چشم می خورد. «ما به مصر نرفتیم اما با این وسیله انگار آن جا را هم دیده ایم!» (۱۲۶)

اما وابستگی به مادیات هیچ قدرتی به انسان نمی دهد (فروم ۲۰۱۰، ۲۸۱-۸۲). این پندی است که بئاتریس قادر به آموختن آن نیست، چون او نیز همچون همه ی کسانی که در آغاز قرن بیستم در پایتخت شترمرغ جهان زندگی می کنند، رویای قصری از پر را در سر می پروراند (لندزمن ۱۷). هرچند در بندهای آخر داستان می خوانیم: «تنها چیزی که او به خاطرش نمی گریست، همان چیزی بود که همه را گریان و پریشان کرده بود: پایان دوران طلایی و پر رونق پر لاقل مردم چین می گفتند.» (۲۷۸). این بخش، آینه ی تمام نمای سخن فروم است که ناراحتی و تقلا ی بی ثمر برای دارایی های مادی و قدرت، «درد بزرگ قرن حاضر» (وایلد ۸۹) است.

به نظر می رسد منش اجتماعی جامعه ی آفریقای جنوبی در آغاز قرن بیستم، در مجموع خودشیفته، ویران گر و رقابتی است و این جامعه بر پایه ی «رشد صد در صدی مصرف گرایی» شکل گرفته است (فروم ۲۰۰۹، ۶۳). ناخودآگاه اجتماعی هم در قسمتی از داستان دیده می شود:

بئاتریس از خود می پرسید آیا زندگی واقعا همین است؟ پرواز می کنی، شنا می کنی، می رقصی، با آقای جاکوبز دنبال شترمرغ ها می دوی، سپتامبر برایت داستان تعریف می کند و تو می پری و اوج می گیری و بعد با سر به زمین می افتی. این سقوط، حقیقت همه چیز است. مردم مهربان نیستند؛ نگاه خریدارانه به تو می اندازند و نفسشان تو را می گدازد. دنیا پر از مغازه و لباس های تنگ و صدای سکه هایی است که مردها [برای تو] در جیب شلوارشان تکان می دهند. (لندزمن ۷۰)

این قسمت یادآور باور فروم است که انسان مدرن ممکن است به جایی برسد که زندگی برایش بی معنا شود: «رضایت و خرسندی، رویایی است دست نیافتنی. اما آدمی اگر نسبت به این حقیقت آگاه بود بی شک در کارکرد مطلوب اجتماعی اش خلل ایجاد می شد. بنابراین این آگاهی نوعی تهدید برای جوامع کنونی به شمار می رود و در نتیجه احساساتی از این دست سرکوب می شوند» (۲۰۰۹، ۹۱).

<sup>1</sup> Stereoscope

### ۳. نتیجه‌گیری

این جستار با هدف شناساندن هر چه بیشتر افکار و اندیشه‌ی فروم نگاشته شده است و نظریه‌های روانکاوانه‌ی وی را در تحلیل رمان *دودکش شیطان* اثر آنه لندزمن به کار می‌برد، داستانی که تا به حال آن گونه که شایسته‌ی آن است مورد توجه قرار نگرفته است. پس از تعریف مفاهیمی چون منش اجتماعی و ناخودآگاه اجتماعی، که از مهم‌ترین مفاهیم ارائه شده توسط فروم به جامعه‌ی روانشناسی است، به بررسی منش‌های شخصیتی بی‌ثمر و غیر خلاق پرداخته شده است، مانند منش شخصیتی بازاری، محترک و ویران‌گر که در نهایت به عدم تعادل روحی منتهی می‌شوند. این نکته نیز مورد بررسی قرار گرفته است که سرکوب کردن نیاز بنیادی برقراری ارتباط، معمولاً به خودشیفتگی و ویران‌گری ختم خواهد شد. آقای هنری که زمان بسیاری را تنها در کوهستان سپری کرده است، پس از بازگشت با آزار و اذیت همسر و کارگرش، سپتامبر، بر تنهایی خود فائق می‌آید، اما به تدریج به غایت ویران‌گر می‌شود و شترمرغ‌ها و نیز سپتامبر را به قتل می‌رساند. توجه خوانندگان به این موضوع نیز جلب شده است که آقای هنری بازتاب منش شخصیتی محترک است که بسیار به نظم و ترتیب اهمیت می‌دهد و همسر وی بتاتریس و خانواده جاکوبز نیز نماد شخصیت بازاری است که جز به موفقیت مادی به هیچ چیز نمی‌اندیشد. در مقابل، سپتامبر نماد شخصیت خلاق و ثمر بخش است که به انسان‌ها و جانوران به یک چشم عشق می‌ورزد. در نهایت به این موضوع نیز پرداخته شده است که نظام سرمایه‌داری اگر چه شخص را به ظاهر از نظر اقتصادی آزاد می‌کند، در حقیقت او را آسیب‌پذیرتر و تنهاتر از همیشه خواهد کرد. اما ناخودآگاه اجتماعی به چنین احساساتی مجال رسیدن به سطح آگاهی و هوشیاری نمی‌دهد، بنابراین حس عزلت و تنهایی به طور معمول در قالب ارتباطات سطحی و یا روزمرگی پنهان می‌شود.

### پانویس

۱. هدف فروم ارائه‌ی تعریفی از مفهوم ارتباط با محارم فروید است در سایه‌ی اگزیزتسیالیسم نه مفهوم جنسیتی. روابط با محارم در حقیقت نشان‌دهنده‌ی وابستگی و تعصب به قبیله، خانواده و ملت است.

### References

Anderson, Kevin, and Richard Quinney, eds. *Erich Fromm and Critical Criminology: Beyond the Punitive Society*. Chicago, U of Illinois P, 2000.

- Beyad, Maryam and Hossein Keramatfar. "Subjection and Survival in J. M. Coetzee's *Disgrace*". *Journal of Black Studies*, vol. 49, no.2 (2018): 152-170.
- Braune, Joan. *Erich Fromm's Revolutionary Hope: Prophetic Messianism as a Critical Theory of the Future*. Rotterdam, Sense Publishers, 2014.
- Brink, André. "A Real and Magical Devil." Rev. of *The Devil's Chimney*, by Anne Landsman. *Leadership Interactive*, vol. 16, no. 2 (Aug. 1997): 1-3.
- Durkin, Kieran. *The Radical Humanism of Erich Fromm*. New York, Palgrave Macmillan, 2014.
- Fromm, Erich. *The Anatomy of Human Destructiveness*. New York, Holt, Rinehart and Winston, 1973.
- The Art of Loving*. 1956. Reprint, New York, Open Road Media, 2013.
- Beyond the Chains of Illusion: My Encounter with Marx and Freud*. 1962. Rpt with a foreword by Rainer Funk. New York, Continuum, 2009.
- The Fear of Freedom*. Abingdon, Routledge, Routledge Classics, 2010.
- To Have or to Be?* New York, Continuum, 1997.
- Man for Himself: An Inquiry into the Psychology of Ethics*. Abingdon, Routledge, 1947.
- . *The Sane Society*. Introduction by David Ingleby. London, Routledge, 1991.
- Funk, Rainer, ed. *The Clinical Erich Fromm: Personal Accounts and Papers on Therapeutic Technique*. Amsterdam, Rodopi, 2009.

- . *Erich Fromm: His Life and Ideas, An Illustrated Biography*.  
Translated by Ian Portman and Manuela Kunkel. New York,  
Continuum, 2000.
- Hospital, Janette Turner. "The Abyss of the Past." Review of *The Devil's Chimney*, by Anne Landsman. *The Women's Review of Books*, vol. 15, no. 6 (1998): 11-12.
- Ingleby, David. Introduction. *The Sane Society*, by Erich Fromm.  
London, Routledge, 1991. xvi-iv.
- Keramatfar, Hossein and Maryam Beyad. "The Worm in the Apple: Wretched Bonds in J. M. Coetzee's *Disgrace*". *African Identities*, vol. 16, no. 3 (2018): 318-332.
- Landsman, Anne. *The Devil's Chimney: A Novel*. New York, Soho Press, 1997.
- Nudelman, Jill. *Contested Domestic Spaces: Anne Landsman's The Devil's Chimney*. 2005. U of Witwatersrand, MA thesis.
- . "Anne Landsman's *The Devil's Chimney: A Magical Realist Narrative for a New Nation?*" *English Academy Review*, vol. 25, no.1 (2008): 112-122.
- Thomson, Annette. *Erich Fromm: Shaper of the Human Condition*.  
Basingstoke, Palgrave Macmillan, 2009.
- Warnes, Christopher. "Engendering the Post-apartheid Farm Novel: Anne Landsman's *The Devil's Chimney*". *English Academy Review* vol. 21, no.1 (2004): 51-62.
- Wilde, Lawrence. "Against Idolatry: The Humanistic Ethics of Erich Fromm". *Marxism's Ethical Thinkers*. Edited by Lawrence Wilde.  
Basingstoke, Palgrave Macmillan, 2001. 71-94.